

قبله عالم به سلامت



روزگاری شاهان ایران را شاه شاهان جهان می‌خواندند؛ شاهانی که مصداق بارزی برای شیوه حکومت سلطانی بودند اما بتدریج ضعف درونی چنان شاهنشاهانی که با گذار زمان شرایط حیاتشان رخت بر بسته بود، رخ نمود و شاهان ایران دیگر جایگاهی در عرصه جهانی نداشتند.

سلطانیسم در تاریخ ایران

قبله عالم به سلامت

روزگاری شاهان ایران را شاه شاهان جهان می‌خواندند؛ شاهانی که مصداق بارزی برای شیوه حکومت سلطانی بودند اما بتدریج ضعف درونی چنان شاهنشاهانی که با گذار زمان شرایط حیاتشان رخت بر بسته بود، رخ نمود و شاهان ایران دیگر جایگاهی در عرصه جهانی نداشتند.

در این میان سیاست خارجی سلطان ایرانی هر چند از فراز و نشیبی به طول تاریخ ایران برخوردار بود، ولی بی شک روح واحدی داشت و داستان از استقلال تمام قد به وابستگی به تمام معنا منجر شد. همواره ضعف و قدرت شخص سلطان تاثیر بسزایی در برنده یا بازنده بودن ایران در عرصه جهانی داشت.

با توجه به ساختار سلطنت در ایران، منافع ملی قربانی منافع شخص شاه و درباریان می شد و شکوه افسانه ای شاهان زوال یافته جای خود را به فرسایشی ویرانگر داد. اگر چه آخرین شاه ایران در معرفی خود به دیگران خود را با کورش مقایسه می کرد، اما وضع اقتصادی و داخلی کشورش چندان بود که انقلاب کل نظام سلطانی را از بین برد. شاهان ایرانی در بازی بین المللی سیاست، شکست خورده و هزینه باخت را از جیب مردم می پرداختند.

سیاست خارجی ایران تابعی از شخصیت شاه

ایران به واسطه موقعیت جغرافیایی خود همواره در جریان متلاطمی از حوادث بوده است. زمانی شاه ایران یکی از دو شاه مقتدر جهان متمدن بود و سلطانش را شاه شاهان می خواندند و گاهی ایران به دو قسمت شمال و جنوب میان روسیه و انگلیس تقسیم شده و شاه تنها یک نماد ساده بود.

وقتی سلطان ایرانی چهره ای کارآمد و قدرتمند بود، رابطه کشور با بیگانگان از موضع عزت بود و چون شاه ناکارآمد بود، کشور تن به ذلت می داد. از این رو ایران کهن، سکان خود را به دست ناخدایی می داد که معلوم نبود حرکت به کدام سوی را برگزیند و در خلال توفان های تاریخی به چه میزان از تبحر بهره مند باشد.

گاهی در یک سلسله حتی چنین تعارضی رخ می داد، شاهی چون شاه عباس کبیر با سیاست های خود، شکست ایران از دو خصم بزرگ چون عثمانی و ازبکان را به صفر می رساند و گاهی در همان سلسله، شاه سلطان حسینی پیدا می شد تا بی سیاستی، موجبات سقوط سلسله را فراهم سازد. تبعیت پیروزی و شکست ایران در عرصه بین المللی از شخصیت شاه را می توان در سراسر تاریخ دید. شکست از سپاه اسکندر، مسلمانان، مغولان و روسیه همگی در دوره شاهان ضعیف رخ داده است. هر چند نمی توان شاهان ایران را تنها مقصر معرفی کرد، اما بی شک شاهان ایران نماد سیستم سلطانی در ایران بوده اند. این نظام شخص گرای سلطانی بود که با وابسته کردن همه چیز به سلطان زمینه چنین وضعی را ایجاد کرده بود.

منافع ملی قربانی نظام سلطانی

ساختار سلطانی اقتضای آن را داشت که هر کس به سلطان نزدیک تر است از مزایای سیاسی و اقتصادی بیشتری بهره مند باشد. از این رو دربار، کانونی می شد برای توطئه افراد حکومت علیه هم تا یکی دیگری را ناکارآمد نشان دهد و به این وسیله پله های ترقی خود را مستحکم کند. این جدال برای تضعیف دولت سلطان از درون باعث می شد حتی وزرا و صاحب منصبان موفق از درون خنجر بخورند. در دوران حکومت سلاطین در ایران، دولت که مسئولیت پیگیری منافع ملی در جهان بین الملل را داشت، قربانی فساد دربار بود و از این رو به جای منافع ملی منافع دربار را می جست. همین غفلت از منافع ملی باعث می شد درباریان خودآگاه یا ناخودآگاه موجبات پیروزی دیگران را حتی در جنگ های ایران با بیگانگان فراهم کنند. به عنوان نمونه وقتی جنگ دوم ایران با روسیه در سال 1199 شمسی آغاز شد، سپاه ایران به رهبری عباس میرزا که تمایلات اصلاح طلبانه داشت، سرعت و تحرک خوبی از خود نشان داده و پیروزی هایی نیز به دست آورد، اما در این میان آصف الدوله که در آن زمان صدراعظم بود «در مساعدت به ولیعهد کارشکنی کرد و نیروهای کمکی را با تاخیر فرستاد، زیرا عباس میرزا موقعیت او را در دربار فتحعلی شاه ضعیف می کرد و باعث روی کار آمدن افراد و گروه های دیگری می شد.» (سریع القلم، 1391، 110) به این صورت ایران در جنگ با روسیه شکست خورد و منافع ملی قربانی مناسبات فاسدی شد که حکومت سلطانی اقتضا می کرد. نمونه دیگر چنین مساله ای را می توان در دوران قاجار دید؛ یعنی زمانی که شاه و درباریان از طریق به حراج گذاشتن منافع ملی تنها به فکر منافع کوتاه مدت خود بودند و برای مسافرت های خود به اروپا به توزیع امتیاز بین کمپانی های اروپایی می پرداختند. میل نادر شاه افشار به کشورگشایی یکی دیگر از مصادیق قربانی کردن کشور در مناسبات جهانی است. بسیاری از حملات نادر شاه افشار را افتخارآمیز قلمداد می کنند بی خبر از آن که تامین آذوقه ارتش شاه چه بر سر اقتصاد داخلی کشور آورده بود. نیاز جنگ به نیرو، تغذیه و... باعث شده بود اقتصاد داخلی ایران در معرض نابودی قرار گیرد.

شکوه بیرونی و زوال درونی

سلطان ایرانی اگر چه به دنبال آن بود که جهانیان شکوه و عظمت او را تحسین کنند، اما چرخه زوال نظام سلطانی به جایی رسیده بود که ایران نه تنها وابسته غرب شده بود بلکه ممالک دیگر در امور داخلی ایران دخالت کرده و استقلال ایران را به چالش کشیده بودند.

آخرین شاه ایران که چند سال پیش از برچیده شدن نظام سلطانی با برگزاری جشن های 2500 ساله، خود را با دوران کورش کبیر مقایسه می کرد، در روزهای آخر سلطنت تنها به دنبال سفرای خارجی بود تا شاید او را از مخمصه انقلاب نجات دهند. محمدرضا شاه در روزهای منتهی به پیروزی انقلاب دائما در حال رایزنی با سفارت آمریکا و انگلیس بود و «بدون مشورت آنها دست به هیچ کار مهمی نمی زد و از طرفی دیگر به هیچ یک از این دو سفیر و کشورهاشان اطمینان نداشت.» (میلانی، 1392، 513) شکوه افسانه ای که آخرین شاه ایران به دنبال ایجاد آن بود با وضع اقتصادی کشور نمی خواند. در حالی که «منابع غربی دارایی های خانواده سلطنتی را در ایران و خارج بین پنج و بیست میلیارد دلار برآورد می کردند.» (آبراهامیان، ص337) وضع مردم چندان خوب نبود. 96 درصد روستاییان برق نداشتند، 68 درصد بزرگسالان کشور بی سواد بودند و «بنابر یک گزارش منتشر نشده اداره بین المللی کار [با توجه به میزان تقسیم ثروت میان طبقات اجتماعی] ایران در ردیف کشورهایی با بیشترین میزان نابرابری در جهان» (آبراهامیان، 549 - 551) جای گرفته بود.

میثم قهوه چیان / جام جم